



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۲۸ فروردین ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت سوم: ملاک سیادت - اقوال - بررسی ریشه اختلاف

مصادف با: ۳۰ رجب ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۹۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

عرض شد امام(ره) در متن تحریر در مسأله ۱، متعرض جهاتی شده‌اند:

جهت اول درباره تقسیم خمس به سهام سته بود که به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت.

جهت دوم، درباره مقصود و مراد از ذی القربی و نیز اصناف سه‌گانه مذکور در آیه بود؛ این هم به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت.

### جهت سوم: ملاک سیادت

جهت سوم، درباره مناط و ملاک سیادت است. امام(ره) بعد از اینکه فرمودند خمس به شش سهم تقسیم می‌شود و سه سهم مربوط به ایتام و مساکین و ابناء السبیل است، فرمود: «و ثلاثة للأیتام و المساکین و ابناء السبیل ممن انتسب بالأب إلی عبد المطلب، فلو انتسب إلیه بالأُم لم یحل له الخمس، و حلت له الصدقة علی الأصح». بعد از بیان اختصاص نیمی از خمس به این سه صنف درباره سید تعبیر ایشان این است: «ممن انتسب بالأب إلی عبد المطلب»، یعنی سید کسی است که از طریق پدر به عبدالمطلب انتساب پیدا کند؛ اما اگر از طریق مادر انتساب به عبدالمطلب پیدا کند، خمس برای او حلال نیست. البته صدقه علی الاصح برای او حلال است.

مرحوم سید هم به این مطلب در مسأله سوم اشاره فرموده‌اند. عبارت ایشان چنین است: «مستحق الخمس من انتسب إلی هاشم بالأبوة فإن انتسب إلیه بالأُم لم یحل له الخمس و تحل له الزکاة». مستحق خمس از این اصناف سه‌گانه، کسی است که به سبب پدر انتساب به هاشم پیدا کند. پس اگر انتساب او به هاشم به سبب مادر باشد، خمس بر او حلال نیست و می‌توان به او صدقه و زکات داد. البته ایشان در ادامه به یک جهت دیگر هم اشاره کرده که امام(ره) متعرض این جهت نشده‌اند. می‌فرماید: «و لا فرق بین أن یكون علویا أو عقیلیا أو عباسیا». در سیادت و انتساب به هاشم، فرقی نمی‌کند که از سادات علوی باشد یا عقیلی یا عباسی باشد. «و ینبغی تقدیم الأتم علقه بالنبی(ص) علی غیره أو توفیره کالفاطمیین». ایشان به یک نکته اشاره می‌کند که در بین کسانی که به هاشم یا عبدالمطلب انتساب دارند [از سادات]، کسی که علقه‌اش به پیامبر اتم است، بر غیرش مقدم می‌شود مانند فاطمیین. یعنی آن کسانی که در تشیع ایرانی یا در تشیع به معنای عام به عنوان ذریه فاطمه زهرا(س) شمرده می‌شوند و از نسل فرزندان امام امیرالمؤمنین(ع) و فاطمه زهرا(س) هستند، این‌ها یک رجحانی بر بقیه دارند. لذا می‌فرماید به این‌ها بیشتر از غیر آن‌ها بدهند.

البته یک اختلافی هم در تعبیر امام و مرحوم سید وجود دارد؛ چون امام فرموده: «ممن انتسب بالأب إلى عبد المطلب» ولی مرحوم سید و کثیری تعبیر کرده‌اند: «من انتسب إلى هاشم». این در مانحن فیه خیلی فرق ندارد؛ چون عبدالمطلب که جدّ پیامبر بود، تنها فرزند ذکور هاشم محسوب می‌شد. جدّ اعلای پیامبر، هاشم است. هاشم یک فرزند ذکور بیشتر نداشت که عبدالمطلب بود. ولی برادران زیادی داشت که تیره‌های مختلف را در قریش ایجاد کرده‌اند. بنی امیه، فرزندان امیه هستند از یکی از پسران قُصَی و برادران هاشم. اما هاشم یک فرزند ذکور داشت که عبدالمطلب بود. عبدالمطلب فرزندان متعددی داشت؛ یکی عبدالله بود، یکی عباس بود، یکی عقیل بود، چندتا از فرزندان او را نام برده‌اند که این‌ها عموهای پیامبر محسوب می‌شوند. هر چند برخی هم از دنیا رفتند. سیادت که به معنای برتری و شرافت است در مورد هاشم به دلایل و وجوه مختلف شهرت داشت. داستان‌هایی را در مورد هاشم نقل می‌کنند که به آن دلیل و به آن وجوه، به او سید می‌گفتند به معنای آقا و مهتر.

پس به جهت اینکه هاشم یک فرزند ذکور بیشتر نداشت که عبدالمطلب بود و نسل هاشم از طریق عبدالمطلب ادامه پیدا کرده و تکثیر شده، لذا فرقی نمی‌کند که ما در تعریف سیادت، انتساب به عبدالمطلب را ذکر کنیم یا انتساب به هاشم. لذا شما می‌بینید که امام(ره) در متن تحریر می‌فرماید: «ممن انتسب بالأب إلى عبد المطلب» ولی مرحوم سید می‌فرماید: «من انتسب إلى هاشم بالأبوة».

#### **لزوم بحث از ملاک سیادت بر هر دو مبنا**

علی‌ای حال صرف نظر از این جهت، بحث از ملاک سیادت، فقط طبق مسلک مشهور اهمیت ندارد؛ بلکه بنا بر مسلک مختار نیز این بحث جا دارد. اما بنا بر مسلک مشهور کاملاً واضح و روشن است؛ چون طبق نظر مشهور نیمی از خمس به مساکین و ایتام و ابناء السبیل از سادات اختصاص پیدا می‌کند. پس باید یک ملاکی برای سیادت داشته باشیم که نیمی از خمس را به آن‌ها بدهیم.

طبق نظر مختار هم که مسأله اختصاص و مالکیت این سه صنف از بنی هاشم نسبت به نیمی از خمس منتفی شد، ولی باز این بحث اهمیت دارد؛ چون ما مسأله اولویت بنی هاشم و سادات را پذیرفتیم، هر چند مالکیت آن‌ها را قبول نکردیم؛ اما گفتیم مقتضای جمع بین روایات این است که این سه صنف از هاشمیین، یک اولیوی دارند نسبت به غیر هاشمیین. پس علی‌کلا المبیین بحث از مناط سیادت، لازم و مناسب است.

#### **اقوال**

دو قول در این مسأله وجود دارد.

**قول اول:** یکی قول مشهور است، بلکه ادعای اجماع هم در آن شده که منظور از سید کسی است که از طریق پدر انتساب به عبدالمطلب یا هاشم داشته باشد. ولی کسی که از طریق مادر انتساب به هاشم و عبدالمطلب پیدا کند، سید محسوب نمی‌شود.

**قول دوم:** در مقابل، از سید مرتضی نقل شده و به او نسبت داده شده که او معتقد است منتسب به هاشم از طریق مادر هم مستحق خمس است.

قبل از اینکه سراغ ادله مشهور برویم و ببینیم به چه دلیل انتساب از طریق آب ملاک است، باید ببینیم سید مرتضی چه گفته و آیا این نسبتی که به سید مرتضی داده شده درست است یا نه؟

#### **بررسی نسبت استحقاق خمس بالانتساب بالأم به سید مرتضی**

آنچه در رسائل سید مرتضی آمده و برخی از فقها از جمله مرحوم علامه در مختلف نقل کرده‌اند، چنین است: «ابن البنت ابن حقیقه، و من أوصی بمال لولد فاطمة (علیها السلام) دخل فیہ أولاد بنیها و أولاد بناتها حقیقه»<sup>۱</sup>. عبارت سید مرتضی این است: پسر دختر هم حقیقتاً پسر محسوب می‌شود و کسی که وصیت کند به مالی برای فرزند فاطمه، این هم شامل اولاد پسری فاطمه می‌شود و هم شامل اولاد دختری فاطمه. یعنی پسر پسر فاطمه و پسر دختر فاطمه عنوان ولد فاطمه بر آنها صدق می‌کند و این‌ها هم حقیقتاً ولد فاطمه هستند و لذا این وصیت همه این‌ها را در بر می‌گیرد.

پس به سید مرتضی نسبت داده شده (آن هم به خاطر این عبارت) که قائل به استحقاق خمس برای کسی است که از طریق مادر انتساب به هاشم و عبدالمطلب پیدا کرده است.

صاحب حدائق هم در بین معاصرین از کسانی است که این را پذیرفته و اصرار بر آن دارد؛ او نیز معتقد است که خمس هم به منتسبین بالآب و هم منتسبین بالأم متعلق می‌شود.

#### **ریشه اختلاف بین مشهور و سید مرتضی از دید صاحب حدائق**

صاحب حدائق منشأ اختلاف مشهور و غیر مشهور [سید مرتضی] را دقیقاً در این مسأله قرار داده؛ یعنی کأن دعوی مشهور و سید مرتضی در این است که آیا پسر دختر، پسر محسوب می‌شود یا خیر؟ «ولد البنت ولدٌ حقیقهٌ أو لا؟» آیا فقط پسر پسر، پسر محسوب می‌شود یا پسر دختر هم پسر محسوب می‌شود؟ صاحب حدائق می‌گوید مشهور معتقدند پسر دختر، پسر نیست؛ «ولد البنت لم یکن ولداً حقیقهً». اما سید مرتضی معتقد است «ولد البنت ولدٌ حقیقهً». استناد به این شعر هم شده: «بنونا بنو ابائنا و بناتنا بنوهن ابنا الرجال»

به هر حال مهم این است که صاحب حدائق منشأ اختلاف را این قرار داده که پسران دختر، پسر محسوب می‌شوند یا خیر؟

#### **بررسی کلام صاحب حدائق درباره ریشه اختلاف**

قبل از اینکه قول مشهور و قول سید مرتضی بررسی شود، مهم این است که ببینیم منشأ اختلاف همین است که صاحب حدائق گفته است؟ آیا واقعاً منشأ اختلاف در تعلق خمس و عدم تعلق خمس به فرزندان دختر و منتسبین بالأم، این است که این‌ها فرزند محسوب می‌شوند یا نمی‌شوند؟

این‌جا به صاحب حدائق اشکال شده که اصلاً منشأ اختلاف بین مشهور و سید مرتضی، این نیست. ما این‌جا دو مسأله داریم؛ یکی مسأله ولدیت است و دیگری مسأله سیادت است؛ و این‌ها کاملاً از هم جدا هستند. آن‌چه صاحب حدائق گفته، مسأله ولدیت است.

در اینکه پسر دختر یک نفر، پسر و ولد او محسوب می‌شود تردیدی نیست؛ «لاینبغی الاشکال فی صدق الولدیه علی ولد البنت». در این جهت سید مرتضی هم درست گفته است. بالاخره کسی که نوه دختری دارد، پسر او محسوب می‌شود منتهی به واسطه دختر. فرق نمی‌کند که واسطه دختر باشد یا پسر، بالاخره ولد او محسوب می‌شود. به چند دلیل:

<sup>۱</sup>. رسائل الشریف المرتضی، ج ۴، ص ۳۲۷.

۱. از نظر لغت و عرف هم مسأله همین طور است؛ حقیقتاً «ولدُ الولدِ ولدٌ».

۲. بالاخره ما به چه دلیل پسرِ یک شخص را منتسب به او می‌کنیم؟ فرض کنید زید پسر عمرو است؛ او را به عمرو منتسب می‌کنیم. وجه انتساب این است که عمرو از علل وجودی زید است. اصلاً یکی از اجزاء علت ولادت او، همین پدرش است. پس ولادت زید منتسب می‌شود به این پدر. پسرِ پسر هم همین طور است؛ چون این از اجزاء علت ولادت اوست. ما اگر می‌گوییم «ولدُ الولدِ ولدٌ»، به خاطر این است که به نوعی پدر بزرگ از اجزاء علت ولادت نوه است.

دقیقاً این بیان در پسرِ دختر هم جریان دارد. همانطور که پسرِ پسر قابل انتساب به پدر بزرگ است؛ چون پدر بزرگ از اجزاء علت وجودی این نوه است، پسرِ دختر هم قابل انتساب به پدر بزرگ است چون پدر بزرگ از اجزاء علت وجودی این نوه است. فرق‌شان این است که در یکی واسطه پسر است و در دیگری واسطه دختر است و همین کافی است که ما عنوان ولد را حقیقتاً بر پسرِ دختر هم منطبق کنیم.

۳. به علاوه در تاریخ اسلام، در تاریخ ادیان گذشته و آنچه که در آیات و روایات آمده، می‌توانیم این مسأله را تأیید کنیم. اگر به امام حسن و امام حسین (ع) گفته می‌شود اولاد رسول الله، به همین دلیل است. این‌ها حقیقتاً اولاد رسول خدا هستند ولو اینکه به وساطت دختر رسول خدا باشد. یا مثلاً در مورد عیسی مسیح (ع) گفته می‌شود از ذریه ابراهیم است؛ در حالی که انتساب او به ابراهیم از طرف مادر است، اما او را از ذریه ابراهیم می‌شمارند.

پس هم لغت و هم عرف و هم دلیل طبیعت الحال. (طبیعت حال این است که پسرِ دختر منتسب به پدر بزرگ شود). و هم شواهد تاریخی، همه این‌ها تأیید می‌کند که «ولد البنت ولدٌ حقیقه».

۴. به علاوه احکامی که در برخی از ابواب فقهی وجود دارد، مؤید صدق عنوان ولد بر ولد البنت است. مثل احکام اولاد، احکام ازدواج، احکام ارث؛ در مورد پسرِ دختر هم ثابت است. پس احکام شرعی هم مجموعاً مساعد این معناست که «ولد البنت ولدٌ».

لذا با وجود این ادله، یعنی صدق لغوی، صدق عرفی، طبیعت الحال، شواهد تاریخی، احکام مؤید این انتساب، ما نمی‌توانیم با این نظر مخالفت کنیم. ما هم قبول داریم که «ولد البنت ولدٌ حقیقه». نه تنها ما بلکه کثیری از فقها هم این را قبول دارند. پس دعوی بین مشهور و سید مرتضی بر سر این نیست که «ولد البنت ولدٌ أم لا». این همان اشتباهی است که صاحب حدائق مرتکب شده که اختلاف بین مشهور و سید مرتضی را روی این موضوع برده است. درست است که سید مرتضی این عبارت را دارد که «ابن البنت ابن حقیقه» و مثالی برای آن زده است. اما این‌ها و استحقاق الخمس؛ این چه ارتباطی با مسأله استحقاق خمس و سیادت دارد؟ لذا اساساً امکان تشکیک در صحت این نسبت به سید مرتضی هست. چون از سید مرتضی چیزی غیر از این نقل نشده است. تنها چیزی که از سید مرتضی نقل شده، همین است که «ابن البنت ابن حقیقه».

به هر حال این جا دو مسأله است. مسأله ولدیت و صدق آن بر ولد البنت یک مسأله است؛ مسأله تطبیق عنوان سید بر فرزند و ولد، یک مسأله دیگر است. یعنی هیچ مانعی ندارد، (کما اینکه شاید مشهور هم بر همین عقیده باشند) که کسی ملتزم به این شود که «ولد البنت ولدٌ حقیقه» اما سید نباشد. عنوان ولد بر او منطبق شود اما عنوان سید بر او منطبق نشود. چون سیادت یک ملاک دیگری دارد.

سؤال:

استاد: عنوان مستقل دارد ولی این عنوان که یک آثاری در فقه بر آن مترتب است، ما این را بحث می‌کنیم. سیادت هست و در بین مردم احترام دارند اما آثار حقوقی ندارد.

سؤال:

استاد: ما در بین اهل سنت هم سید داریم؛ در حجاز و بعضی از مناطق عراق به این‌ها شریف می‌گویند. اصطلاحات فرق می‌کند؛ مثلاً سید به یک عده می‌گویند، شریف به یک عده می‌گویند.

سؤال:

استاد: این عنوان در موارد متعددی ثمره دارد. ولدیت امر و سیادة امر آخر. به پسر دخترِ فلان آقا می‌گوییم هذا ولده؛ به نوه دختری می‌گوییم این فرزند اوست. اما به او می‌گوییم سید است؟ ولادت و صدق ولدیت یک ملاک دارد، سیادت یک ملاک دیگر دارد؛ ما هنوز ادله سیادت را مطرح نکردیم که چرا فقط به «من انتسب إلی هاشم بالأبوة» سید می‌گویند. باید ادله را بررسی کنیم و ببینیم آیا این ادله کافی هست یا خیر. آن سیادتی که به قول ایشان موضوع برای یک سری احکام فقهی است.

پس اختلاف بین مشهور و سید مرتضی هیچ ارتباطی به مسأله ولدیت ندارد. این اشتباه صاحب حدائق است که منشأ اختلاف بین مشهور و سید مرتضی را در «ولد البنت ولدٌ حقیقة أم لا» قرار داده است. ملاحظه فرمودید که مسأله صدق ولدیت بر ولد بنت، به دلایل مختلف مشکلی ندارد و گمان نمی‌کنم مشهور با این ادله‌ای که عرض شد مخالف باشند. بر این اساس گفتیم صحت نسبتی که به سید مرتضی داده شده، محل اشکال است. لذا در این صورت چه بسا بتوانیم بگوییم مخالفی در مسأله وجود ندارد و سید مرتضی در این مسأله مخالفت نکرده و مخالفت ایشان در چیز دیگری است. باید ادله مشهور را هم بررسی کنیم و ببینیم آیا تمام است یا خیر.

«الحمد لله رب العالمین»